136

Uṣūl-i-Ibrāhīm Shāhī.
(elements of the theory of jurisprudence).

C

9

Lucknow
22.II.27.

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که اصول محکمهٔ آن با حکام احکام علام ایزدی استحکام گیرد و فروع متشابههٔ آن با ثمار اثمار احسان خاص

استثمار پذیرد در حضرت خداوند پاک از اضداد منزه از اشتراک انداد ظاهری که تغییر نصوص کمال او بی پایان

که عقل در اشکال و اجمال خفیات جلال او سرگردان کنه حقیقت او بصریح و کنایت بیان نپذیرد بهیچ تاویل

مجاز انکشاف و وضوح نگیرد بعبارت از دلالت اشارت کلام او قاصر و فکرت در احصار مقتضیات احکام او

وصلوات متواتر و تحیات متوازه مر رسولی را که بسنن سنیه و سیر مرضیه مشهورست و اخبار آحاد شمایل

احادیث افراد فضایل او بر زبان کافهٔ انام مذکور و ثنا بی قیاس و دعای استوار اساس صحابهٔ کرام و تابعین

را که باتفاق جهان و اجماع کیهان بی معارضهٔ دافعی و مناقضهٔ مدافعی آثار مستحسنهٔ ایشان قدوهٔ انام و

اعمال کاملهٔ ایشان عمدهٔ دین اسلام است و مر کافهٔ علماء دین رحمة الله علیهم اجمعین میگوید اضعف بندگان

متعالی شهاب شمس عمر زاد الله فیما منحه وعصمه عما منعه بر حکم اکرم پادشاه دین دار شهریار شرع

اقالیم گشای خاقان عالی رای جامع مناقب دین و دنیا رافع مراتب اهل دین ناصر اعلام علم هدی ناشر رایات

قالع معاید اصنام بانی مبانی اسلام ملاذ ملک و ملت پناه دین و دولت برگزیدهٔ حضرت السلطان الاعظم

ابراهیم شاه دام ایده الله سلطنته و ابد مملکته ایزد سپارد و بخت یاور باد دین در سر عرش همیشه ره بر

هر چه خواهد زکار هر دو جهان بی توقف همه میسر باد شرح را اشعار ساخته و در کافهٔ امور علوم علماء بر پرداخته کار

ارباب علم و تقوی انشراح و بمصاحبت اصحاب درس فتوی در عهد همایون او علم در هر رواج یافته در وقت میمون او

دین رونق و ابتهاج گرفته و ذهن ثاقب او بانواع علوم مایل و فکر صایب او اصناف شمایل را شامل برهنه

روی بیاورد ملک آونست در هر فنی که رأی کمار دار ازاد اوست و مجلس مایده خاص را که انموذج جهان و محتوی کمالات

نعم بی پایان ست مقام فایده عام گرداینده و مایده که قوت ابدان ست با فایده که قوت ارواح ست جمع کرده در

مباحثه دقایق اصناف علوم میباشد و در تحقیق حقایق انواع فنون اهتمام مینماید خصوصا علم اصول فقه که صنعت رجال و

علم اختیار ست طبع فیاض او مالوف تر ست و ذکاء کامل او در لطائف این فن مشعوف تر ست داعی درگاه عالم پناه اجتهاد

ثناگوی حضرت آسمانجاه که مخصوص بعواطف خسروانه و مراحم بادشاهانه ست برای اتحاف آن جناب مؤید بتایید الهی

مختصری که مسمی باصول ابراهیم شاهی در اصطلاحات علم اصول فقه با امهات احکام بر وجه اتقان و احکام مرتب و مهذب گردانیده

بحضرت علیا و سده آستانه سپهر سانیده و در تعبیر احکام و تشریح اقسام عبارت پارسی اختیار کرده تا کافه مسلمان

و نفع گیرند و از وضوح بیان و حسن تبیان او بهرمند شوند سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی لا اله

الا هو و به توکلت علیه و هو حسبی بدان ارشدک الله تعالی که اصول فقه چهار ست کتاب سنت اجماع قیاس کتاب

ست مر قرآن را و آن بیست قسم ست چهار قسم بوضع تعلق دارد خاص عام مشترک ماول آنچه موضوع ست

ی یک معنی اگر جماعتی ست که عدد معین ندارد عام ست و اگر جز آن نیست خاص ست و آنچه موضوع برای زیادت

معنی ست مشترک ست و چون بعض معانی مشترک بغلبه ظن رجحان پذیرد ماول گویند نظیر هر چهار قسم در این آیه است

مطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء لفظ مطلقات عام ست لفظ ثلثة خاص ست لفظ قروء مشترک ست میان

حیض و طهر بعد از تاویل بحیض نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و بطهر نزدیک امام شافعی رحمه الله ماول گشت

شافعی رحمه الله قروء بمعنی طهر داشته ست و عدة مطلقات بسه طهر میگوید و چون طلاق در حالت حیض مکروه ست

ل در احکام آنست که بطریق سنت کنند هر آینه طلاق در وسط طهر افتد و چون آن طهر محسوب دارند مجموع عدة

طهر و جزئی باشد و ثلثة که خاص ست از برای عدد موضوع بود بمعنی او باطل کرده و این معنی نشاید زیرا که دلیل

امام شافعی رحمه الله آنست که قروء کامل بمعنی طهارت و لفظ قروء مذکرست که عدد آن سه تا ده در تذکیرست بتاء گو
و در تانیث بی تا پس اگر مراد از و حیضها بودی و حیضها مونث است بایستی ثلث قروء گفتی جواب گویم که بدین
قیاس نحوی خاص کتاب الله که قطعیست ترک نتوان گفت زیرا که جز این معدود معلوم ثلثه چیزی دیگر را محتمل نیست
چنانکه واحد و تثنیه و ذکر دو ثلثه نیز مقتضی معنی خود باشد عام دو نوع است یکی آنکه افراد او همه مراد باشد و
آنرا عام غیر مخصوص البعض گویند چون ان الله علی کل شیء قدیر زیرا که از قدرت خدای تعالی هیچ چیز خارج نیست
دوم آنکه بعضی افراد او از و مخصوص شود و آنرا عام مخصوص البعض گویند چون اقتلوا المشرکین که از وی ذمیان
و زنان و کودکان و چهار مانندگان بدلیلی دیگر بیرون آمده اند خاص و عام غیر مخصوص البعض قطعیست با
و عام مخصوص البعض ظنی است مشترک حکم او توقف است تا آنکه بدلیلی یک معنی او راجح آید ارادت دو معنی
و دو اینست چهار قسم ببیان تعلق دارد ظاهر نص مفسر محکم هر کلامی که معنی او ظاهر باشد باعتبار ظهور معنی ظاهر گو
و اگر معنی او مقصود متکلم باشد نص گویند و اگر با آن معنی چیزی ذکر کنند که از احتمال تاویل و تخصیص باز دارد مفسر
گویند و اگر چنان باشد که منسوخ شدن او روا نباشد محکم خوانند نظیر هر چهار قسم مذکور درین آیه است فسجد الملائکة
کلهم اجمعون این آیه ظاهرست در سجود ملایکه نصست در مدح مهتر آدم مفسرست که کلهم اجمعون در سجود کل ملایکه
یکبارگی محکم است در مفهوم خویش زیرا که خبر شارع است و در خبر شارع نسخ روا نباشد ضد این هر چهار قسم قطعی است تعا
و این انزدیک معارضه ظاهر شود محکم بر مفسر و مفسر بر نص و نص بر ظاهر راجح آید چهار قسم ضد این چهار است
خفی مشکل مجمل متشابه هر کلامی که مراد او ظاهر نباشد اگر خفاء او بعارضی باشد خفی گویند و حکم او طلب زوال
خفاست چنانچه السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما خفی است در حق طرار و نباش که با معنی سارق ز
دارند و ایشان را سارق نمیگویند بعد آن طلب کردند ظاهر شد که جنایت طرار اکمل است که از بیدار بعارضی غفلت
می برد و سارق بعارض خواب یا غیبت در وی ثبوت حکم سارق بطریق اولی باشد و نباش در معنی سرقه قاصرست
زیرا که سرقه از حرز باشد و کفن حرز کامل ندارد حکم سرقه در وی جاری نشده و اگر خفاء او از جهت احتمال معانی

باشد اگر رجحان بعض معانی آن بتامل ممکن است مشکل گویند و حکم او طلب معانی و وجوب تامل در تعیین مراد است چنانچه در آیة
قواریر من فضة از جهت آنکه شیشها از نقره نباشد معنی ظاهر درست نیاید طلب معانی دیگر واجب شد لفظ مشکل گشت بتامل
معلوم شد که مراد آوندهائی است صاف همچو شیشه سپید همچو نقره و اگر چنان باشد که بتامل فهم نشود و محتاج ببیان متکلم باشد
مجمل گویند چنانچه اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و حکم او توقف و انتظار ببیان متکلم است با اعتقاد حقیقت مراد و اگر امید بیان
نباشد متشابه خوانند چنانچه حروف مقطعات چون الم و الر و مانند آن و حکم او آنست که طلب فهم نکنند و اعتقاد کنند
آنچه مراد خدای تعالی است حق است چهار قسم باستعمال تعلق دارد حقیقت مجاز صریح کنایه لفظی که استعمال کرده شود اگر
مراد از وی معنی وضعی است یعنی معنی که آن لفظ را واضع برای آن معنی وضع کرده است حقیقت گویند و اگر مراد غیر معنی وضعی است
که با معنی وضعی اتصال دارد مجاز گویند چنانچه لا یاکل من هذه النخلة لفظ یاکل حقیقت است زیرا که مراد از وی حقیقت
اکل است نخله مجاز است مراد میوه اوست و اگر معنی بکثرت استعمال واضح شده باشد صریح خوانند و اگر محتاج سوی قرینه باشد
کنایه گویند چنانچه انت طالق انت از الفاظ کنایه است طالق در معنی طلاق صریح است حکم حقیقت و مجاز آنست که یکجا
جمع نشود سوال اگر کسی سوگند خورد لا یضع قدمه فی دار فلان حقیقت وضع قدم پای نهادن است و سوار در آمدن و اگر وضع
قدم گویند بر سبیل مجاز است و هر دو نوع در سوگند در می آید و آن جمع میان حقیقت و مجاز است و حقیقت دار فلان سرای مملوک
است سرائی را که در وی بعاریه و کرایه اندر سرای فلان بر سبیل مجاز گویند و در این صورت همه در سوگند در می آیند این
نیز جمع میان حقیقت و مجاز است جواب از وضع قدم مطلق در آمدن هر چونکه باشد و از دار فلان سرای سکونت
هر وجه که باشد مراد شد حقیقت در ضمن مجاز در آمد و این را عموم مجاز گویند جمع میان حقیقة و مجاز سوال اگر کسی گوید لله
علی ان اصوم رجب حقیقت او نذر است و اگر نیت سوگند کند هم نذر باشد هم سوگند و این جمع میان حقیقة و مجاز است
جواب این کلام بصیغه خود نذر است یعنی صیغه او موضوع است برای نذر و نذر ایجاب فعل مباح است و ایجاب فعل
متضمن است مر تحریم ترک را که آن نیز مباح ثبوت سوگند است و تحریم مباح در شرع سوگند است پس سوگند لازم حقیقت است ثبوت
سوگند از آن جهت است که لازم حقیقت اوست نه بطریق جمع میان حقیقت و مجاز و حقیقت را ترک نهند مگر بقرینه و آن پنج است
دلالت عرف یعنی تعارف مردم بر ترک حقیقت باشد چنانچه کسی سوگند خورد لا یشتری راسا در عرف سر گنجشک و کبوتر اگر چه
در حقیقت داخل است فهم نمیشود و در سوگند در نیاید و دلالت محل کلام یعنی چون محل برای حکم حقیقت صالح نباشد چنانچه لا یاکل
من هذه النخلة نخله صالح برای خوردن نیست حمل بر خوردن میوه کنند و دلالت سیاق کلام یعنی دلالت لفظی دیگر که در آن کلام
مذکور است چنانچه مسلمانی حربی را گوید انزل ان کنت رجلا انزل حقیقت او موجب امان است بدلالت ان کنت رجلا از وی
سرزنش فهم شده نه امان و دلالت نفس لفظ چنانچه کسی گوید کل مملوک لی فهو حر مکاتب در آزادی در نیاید زیرا که اطلاقی که
در لفظ مملوک است مقتضی آنست که بر کامل واقع شود و در مکاتب ملک ناقص است از آنکه مولی را در وی ملک تصرف نیست

تعلق

ودلالت حال چنانچه مسافری تشنه در راه کسی را گوید اِشتَرِ لی لَحمًا حال او دلالت کند که مراد او گوشت پخته است
یا بریان گوشت خام را مناسب وقت نیست و اگر لفظ در معنی حقیقی استعمال کرده شود و معنی مجازی او متعارف است
یعنی فهم او از فهم معنی حقیقی بیشتر است چنانچه کسی سوگند خورد لا یاکل من هذه الحنطة معنی حقیقی او خوردن عین گندم است
و معنی مجازی خوردن نان گندم است در استعمال او برای هر دو معنی آمده است اما فهم شدن نان بیشتر است چه اگر کسی گوید
در خانه فلان گندم میخورند نان گندم فهم شود و همچنین در بیشتر استعمال او و درین صورت اختلاف است نزدیک امام اعظم رح
حقیقت راجح است مراد عین گندم باشد بنان حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله مجاز متعارف اگر نان
گندم خورد حانث شود و در مجاز نزدیک امام اعظم صحت لفظ باید و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله صحت حکم اگر مولی
غلام خود را که از وی بیشتر دارد هذا ابنی گوید نزدیک امام اعظم رحمه الله چون لفظ او درست است مجاز از حریت شود و غلام آزاد گردد
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله این کلام لغو است از آن جهت که حکم حقیقت امکان ندارد و مجاز بر وی مبنی شود
سوال حقیقت جری النهر و زید اسد امکان ندارد که نهر آب است مر مکان را و مکان امکان روانی ندارد و زید که انسان است
شیر نتواند بود مع ذلک باتفاق علما او بر مجاز رواست جواب این از باب مجاز مفرد است و صحت حکم نزدیک امام ابو یوسف و امام
محمد رحمهما الله در مجاز ترکیبی شرط است نه در مجاز مفرد سوال هذا اسد و هذا ابنی هر دو جمله اند میان ایشان چه فرق است
که هذا ابنی را مجاز ترکیبی گویند و هذا اسد را مجاز مفرد جواب در زید اسد اتصال میان اسد و شجاع بترکیب تعلق ندارد
مجاز مفرد باشد و در هذا ابنی اتصال ابنیا با حریت متعلق بنسبت او سوی مالک است و اگر نفس بنوة موجب حریت نیست
سوال اگر کسی بنده خود را گوید اعتقتک قبل ان تخلق این کلام نزدیک امام اعظم رحمه الله نیز لغو است مجاز بر وی مبنی نشود
اگرچه لفظ درست دارد جواب حقیقت هذا ابنی در محل تکلم درست نیست از جهت آنکه غلام در عمر بزرگتر است و اگر خورد
بزرگ بودی ممکن بودی پا درین صورت اختلاف است اما در صورتی که حقیقت در هیچ صورت امکان پذیر نیست باتفاق لغو است
اعتقتک قبل ان تخلق ازین قبیل است و حکم صریح آنست که محتاج بیان نیت قرینه نباشد و حکم کنایه خلاف آنست چهار
باستدلال تعلق دارد عبارت نص اشارت نص دلالت نص اقتضاء نص استدلال بکلام اگر حکم او مقصود متکلم است
استدلال بعبارت او نص گویند و اگر بملازمه حکم عبارت نص بی قصد ثابت شود استدلال باشارت نص گویند و اگر استدلال
بعلت لغویه است که محتاج سوی اجتهاد مجتهد نیست استدلال بدلالت نص گویند چنانچه فلا تقل لهما اف حرمت اف
گفتن مر مادر و پدر را بعبارت است و تعلق حق ایشان بفرزند باشارت و حرمت ضرب و شتم بدلالت زیرا که هر که
از اهل لغت این کلام شنود فهم کند که علت حرمت بجنس ایشان است و در جنس ضرب و شتم بیشتر است و اگر بلازمی است
که بی حقیقت او معنی کلام درست نباید اقتضاء نص گویند چنانچه فتحریر رقبة آزاد کردن برده بی ملک آزاد کننده درست
نیست ملک او بدین نص باقتضاء ثابت شود این چهار قسم قطعی است میان ایشان تفاوت در معارضه ظاهر شود عبارت
بر اشارت اشارت بر دلالت و دلالت بر اقتضاء راجح آید جز این چهار قسم از تمسکات فاسده است چنانچه امام شافعی

رحمه الله گفته است عدم شرط موجب عدم مشروط است تا در آمدن در سرای در آن دخلت الدار فانت طالق موجب عدم طلاق
ت ونزدیک علماء ما رحمهم الله مشروط بر تقدیر عدم شرط بر عدم اصلی است بسبب آنکه هنوز موجود نیست عدم او از جهت عدم شرط
ست و عدم وصف در چیزی که موصوف است بصفتی چون فتحریر رقبة مؤمنة همین حکم دارد و نزدیک بعضی تخصیص باسم علم یعنی
علم که صفت نیست چون زید و رجل موجب تخصیص است اگر گویند جاء رجل لازم آید که غیر مرد نیامده است و اگرنه تخصیص رجل
فایده نبود و نزدیک علماء ما رحمهم الله موجب تخصیص نیست بلکه از حکم غیر ساکت است از ذکر وی نفی غیر نیاید مگر بدلیل دیگر
استفصار
تقیض آن باشد چنانچه تخصیص در روایات و محل حاجت بیان و مانند آن گفته اند اگر زید موجود نی و وجود غیر باشد و همچنین نیست
چنانچه امام شافعی رحمه الله گفته است چون در حکمی دو نص وارد شود یکی مطلق و دوم مقید مطلق را حمل بر مقید کنند اگر در دو حادثه باشند
چنانچه رقبة در کفارة سوگند مطلق افتاده است قوله تعالی فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او
کسوتهم او تحریر رقبة و در کفارة قتل مقید بایمان است قوله تعالی ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة در کفارة سوگند نیز
مقید بایمان کرده و نزدیک علماء ما نص مطلق و مقید اگر در دو حادثه باشند چون کفارة قتل و کفارة یمین یا در دو حکم باشند چون
نص صیام کفارت ظهار که مقید بتتابع است قوله تعالی فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین و نص اطعام کفارة مذکوره
مطلق است قوله تعالی فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا یا در سبب باشند چنانچه دو حدیث که در صدقة فطر وارد است
قوله علیه السلام ادوا عن کل حر و عبد و قوله علیه السلام ادوا عن حر و عبد من المسلمین مطلق را بر اطلاق دارند حمل بر
مقید نکنند و اگر در یک حکم و یک حادثه باشند مطلق را حمل بر مقید کنند چنانچه در روزه کفارة یمین کتاب مطلق است قوله تعالی
فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام و در قراءة ابن مسعود رضی الله عنه فصیام ثلثة ایام متتابعات آمده است و این قراءة مشهور است
مطلق را حمل بر مقید کردند و تتابع در روزه کفارة یمین شرط کردند زیرا که حکم واحد در حادثه واحد چون وجوب صیام در
کفارة یمین محتمل اطلاق و تقیید نباشد و چنانچه بعضی گفته اند که لفظ عام که ذکر او مبنی بر سببی حادثه یا سؤال سائلی مخصوص بسبب
باشد بر ظاهر عموم جاری نبود اگرچه زاید بر قدر جواب بود بر مذهب صحیح عام در صورة زیادت بر قدر جواب مخصوص بسبب نیست
کلام ابتدائی جاری بر عموم است چنانچه یکی دیگری را گوید تعال تغد معی او گوید والله لا اتغدی الیوم چون الیوم زیادت کرد
مخصوص بطعامی که بخوردن آن خوانده شده است نشود و چنانچه بعضی گفته اند عطف جمله بر جمله دیگر بواو موجب است در موافقت
حکم از آنچه عطف مبنی بر نسبت و جهت جامعه نباشد چنانچه گفته اند واتوا الزکوة را بر اقیموا الصلوة عطف کرد و نماز بر کودک وا
ست زکوة نیز واجب نشود و بر قول صحیح این تمسک صحیح نیست زیرا که جمله تامه را از آن ردی که جمله تامه است ملایم شرکت در تعلق
ست و مناسبت معطوف و معطوف علیه بوجهی از وجوه باید نه باشتراک در حکم و میان صلوة و زکوة مناسبت در معنی
و فاصلیت باشتراک در حکم حاجت نیست     میان اهل اصول فقه در هر یکی از بیست قسم مذکور بحث
چهار چیز جاریست معانی اصطلاحیت آن اقسام چون تعریف خاص و عام و جز آن و معانی لغویه اسماء آن چون انواع در

خصوص واشتمال در معنی عموم و مانند آن و احکام آن چون قطعی بودن در خاص و عام و ظنی بودن در ماوّل و عام مخصوص النصوص
چه آن و ترتیب میان ایشان یعنی شناختن مرتبهٔ هر یکی چون رجحان نص بر ظاهر و عبارت بر اشارت و مانند آن
این چهار در بیست قسم مذکور هشتاد قسم حاصل شود . امر یعنی گفتن صیغهٔ افعل بر طریق فرمایش بر
صحیح خاص است و موجب او وجوب است و بعض او را مشترک گویند میان وجوب و ندب و جز آن و آن مقتضی تکرار نیست و تکرار
عبادات چون نماز و روزه بتکرار اسباب است نه با امر و مامور به بر دو نوع است ادا یعنی تسلیم عین واجب المستحق آن
قضا یعنی تسلیم مثل واجب و سبب هر دو نزدیک محققان یکی است و مطالبهٔ قضا بنص ادا است سوال بنص ادا امتثال بوقت
در غیر وقت چگونه ثبت شود جواب بدلالت زیرا که هر که نص ادا شود دانند که علت مطالبه در وقت نفس وجوب شغل
بود و آن باقی است پس لازم آید که مطالبه بعد خروج وقت نیز باقی باشد ادا انواع است کامل چون ادای نماز بجماعت
قاصر چون ادای نماز بی جماعت و مشابه قضا چون ادای لاحق بعد فراغ امام لاحق آنست که اول نماز با امام دریافت
آخر دریابد بخلل او بعد فراغ امام ادا است از جهت بقاء وقت نماز مشابه قضا است از جهت فوت شدن وقت ادا امام
که اداء در آن وقت التزام کرده بود قضا نیز انواع است قضا بمثل معقول چون قضاء روزه بروزه و قضا بمثل غیر
معقول چون قضاء روزه بفدیه و قضا بمعنی ادا چون قضاء تکبیرات عید در رکوع که شبه بقیام دارد از جهت آنکه نیمه
زیرینه در رکوع راست میماند و دریافتن رکوع با امام دریافتن قیام است و این در حق مقتدی است اما امام قادر است
که سر از رکوع بردارد و تکبیرات در حق قیام محض آرد بعد تکبیرات باز رکوع کند مقتدی برین صورت قادر نیست بخوف
در رکوع بجا آرد کذا فی بعض الشروح سوال باید که امام را نیز این نوع جایز نباشد زیرا که رکوع فرض است و تکبیرات
واجب و رفض فرض از جهت واجب درو لایق نیست جواب ممکن است که امام سر از رکوع بردارد و چیزی از قرائت بخواند و چون
قرائت فرض است آن نیز از فرض واقع شود و رفض فرض از جهت فرض باشد نه از جهت واجب چون این نوع ممکن باشد قدرت
بر ادای محض ثابت شود قضا روا نبود سوال گفته اند اگر دعاء قنوت فراموش کند در رکوع یاد آرد باز گردد دعاء قنوت
خواند و این رفض فرض است از جهت واجب جواب درین مسئله دو روایت است بروایتی باز گردد و بروایتی باز گشتن روا
نیست و چون در مسئله دو روایت بود محل منع باشد فلنا ان نمنع سوال اگر در قعده اخیره که فرض است سجدهٔ تلاوت سابقه که
واجب است یاد آرد سجده بجا آرد و قعده رفض کند و آن نیز رفض فرض است از جهت واجب جواب قعده اخیره فرض
است از آن روی که اخیره است نه از آن روی که قعده است و اخیره بودن او موقوف است اگر چیزی که وجوب او بر قعده
سابق است بیارد متوسط گردد و اگر بخروج بیفتد اخیره باشد فرضیت او متیقن نیست رفض قعده از جهت سجده رفض
فرض از جهت واجب نبود و نیز مامور به از جهت صفت حسن انواع است حسن لعینه چون ایمان و نماز و ملحق بحسن لعینه
چون زکوة و روزه و حج و حسن لغیره چون وضو از جهت نماز و سعی از جهت نماز جمعه و جهاد از جهت اعلاء دین و آن جهت

وقت دو نوعست موقت یعنی متعلق بوقتی که بفوات آن ادا فوت شود چنانکه نماز در روزگار ولکن وقت نماز ظرف است
از اداء فاضل ماند و غیر مامور به از جنس او در وی گنجد و وقت روزه معیار است که از ادا فاضل نماند و غیر یک روزه
در وی نگنجد و وقت مشکل است بجهتی ظرف است یعنی اشهر حج از اعمال حج فاضل ماند و بجهتی معیار است که چندین حج در وی نگنجد
و غیر موقت خلاف آنست چون زکوة و صدقه فطر و مانند آن و حکم او نزدیک امام کرخی رحمه الله آنست که بر قول لازم شود
و نزدیک محققان علما رحمهم الله تاخیر رواست و اگر از عمر فوت شود بزه‌کار گردد سوال چون تاخیر عمره جایز باشد در تاخیر
مقصر نبود و بفوت شدن واجب موسع باید که بزه‌کار نشود جواب عمره در غیر موقت همچو وقت در موقت است چنانکه
در تاخیر موقت از ضیق وقت مأثوم است در تاخیر غیر موقت تا هنگام فوت شدن از عمر نیز آثم باشد و نهی یعنی گفتن صیغه لا
تفعل بر طریق استعلا نیز از قسم خاص است حقیقت قبح منهی عنه است و آن دو نوعست فعل شرعی که وجود او متوقف
بر شرع است چون نماز و روزه و بیع و مانند آن و فعل حسی که وجود او متوقف بر شرع نیست چون زنا و شرب خمر و
کذب و مانند آن سوال وجود هر دو نوع موقوف بر ورود شرع نیست چه وجود زنا و شرب خمر چنانچه پیش از ورود شرع
ممکن است وجود امساک تعبدی در روز نیز ممکن است و احکام هر دو نوع بر ورود شرع موقوفست چنانکه حکم نماز و
روزه که فرض است و حکم بیع که ایجاب ملک است بی شرع معلوم نمی‌شود و حکم زنا و شرب خمر که حرمت و وجوب حد است بی شرع معلوم نشود
میان ایشان نه باعتبار وجود فرق می‌شود نه باعتبار احکام نوعی فرق چگونه آید جواب افعال حسی چنانکه زنا و شرب خمر
و کذب و قیام و رکوع و سجود و امساک و مانند آن اشیا معلوم است وجود ایشان موقوف بر ورود شرع نیست احکام
ایشان موقوف بر شرع است و افعال شرعی چون نماز و روزه و مانند آن اشیا مجمله بود و بیان آن بشرع شد و
وجود مجمل شرعی بی بیان شرعی ممکن نباشد و اصل آنست که چون فعلی متعلق نهی شود اگر حسی است قبیح لعینه باشد چون
زنا و شرب خمر و اگر شرعی است قبیح لغیره بود یعنی او مشروع ماند چون روزه روز عید که بذات خود عبادت است قبیح از جهت
وصف عارض از ضیافت خدای است و مانند بیع در وقت ندا جمعه از جهت ذات خود فعلی مشروع است قبح او
از جهت مجاورت ترک سعی سوی جمعه است مگر آنکه دلیلی قایم شود که از اصل بیرون آرد چون وطی حایض از قسم اول و
نکاح بغیر گواهان و بیع حر از قسم دوم سوال کمال قبح در قبیح لعینه است در افعال حسی قایل بکمال قبح شدند در افعال
شرعی چرا قایل بکمال قبح نشدند چنانکه امام شافعی رحمه الله گفته جواب فعل شرعی مشروع بود اگر نهی قبیح لعینه ثابت شود
مشروع نماند نسخ مشروعیت شود بصفت مشروعیت منعقد نماند نهی عاجز آید سوال مشروعیت حکم بود در اول
حکم اصل فعل که ببیان شرع معلوم شده منعقد گشته غیر منعقد چگونه شود نهی عاجز چگونه آید جواب فعل شرعی
مجهول بود بیان او جز در ضمن حکم مشروعیت نشده در ضمن حرمت در اجمال و جهالت باشد زیرا که مقیدی بیان
مقیدی دیگر نشود و آنچه مقدر نهند منعقد و ناشد نهی عاجز آید و اگر نهی هم از آن مقید باشد که در ضمن مشروعیت بیان شده
بقا مشروعیت با ورود نهی لازم آید چنانکه مذهب علما صاحب رحمهم الله

ف معانی ببیان خاص و حقیقت

وجز آن تعلق دارند و بعضے احکام شرع بدانستن معانی ایشان متعلق است بعضے معانی مشهور بعضے حروف که استعمال آن
بیشتر است در قلم آمد حروف عطف واو برای مطلق جمع بغیر شرط مقارنت و ترتیب است فا برای ترتیب و وصل ثم برای
تراخی وانفصال اگر کسی زن خود را گوید ان کلمت زیدا و عمرا فانت طالق شرط وقوع طلاق سخن کردن با این
دو کس علی الاطلاق باشد خواه با هر دو یکبار که گوید خواه بترتیب و اگر فا آرد شرط وقوع طلاق اتصال تکلم با دوم
بنخستین باشد اگر تقدیم دوم کند یا تاخیر کند یا تراخی حانث نشود و اگر ثم بیارد شرط وقوع طلاق تراخی وانفصال
تکلم دوم از نخستین باشد اگر تقدیم دوم کند یا تاخیر کند یا وصل حانث نشود بل برای اعراض از حکم سابق است چنانکی
که بدان تکلم کرده است چنانچه گوید لفلان علی الف بل الفان دو هزار لازم آید گویی بهزار اول تکلم نکرده بود و اگر
زن موطوءه را گوید انت طالق واحدة بل ثنتین هر سه طلاق واقع شود و این منافی اعراض است جواب بل
برای اعراض است لکن طلاق چون واقع شود قابلیت رجوع و اعراض ندارد اعراض او از طلاق لغو شود لکن برای
اثبات چیزیست که از نفی سابق وهم نفی او می آید آنرا استدراک خوانند چنانکه ما جاءنی زید لکن عمرو چون از نا
آمدن زید بسببی گمان نا آمدن عمرو باشد لکن عمرو گفت برای اثبات را او برای یکی از دو چیز یا بیشتر باشد چنانچه کفارته
اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة و چون عطف متعذر باشد و غایت ممکن بود
او بمعنی حتی شود چنانچه والله لا ادخل هذه الدار او ادخل هذه الدار بمعنی حتی ادخل زیرا که در بی ترکیب عطف روا
نیست از آنکه معطوف و معطوف علیه در نفی و اثبات اختلاف دارند اگر عطف بر منفی دارند معطوف نیز منفی شود
و او مثبت است و اگر عطف بر مجموع لا ادخل دارند فعل مثبت بی نون تاکید و لام تاکید جواب قسم واقع شود و آن
از جهت نحو روا نیست حتی برای غایت راست همچو الی و استعمال کرده شود برای تدریج یعنی حصول چیزی بدرجه
چنانچه قدم الحاج حتی المشاة یعنی آمدند حاجیان تا آنکه پیادگان نیز آمدند حروف جر با برای الصاق است چنانچه
ان تبتغوا باموالکم علی برای الزام است چون له علی الف اقرار است بلزوم دین من برای تبعیض است اگر گوید خذ من مالی
بعض مال تواند گرفت کل ستدن نتواند الی برای انتها است چنانچه ثم اتموا الصیام الی اللیل و این را غایت امتداد
گویند و اگر ما بعد الی در ما قبل داخل است غایت اسقاط باشد چنانچه وایدیکم الی المرافق فی برای ظرف است اگر گوید
غصبت ثوبا فی مندیل جامه با مندیل لازم شود حروف شرط ان برای تعلیق چیزی بچیزیست چنانچه ان دخلت الدار
فانت طالق تحقق وجود شرط در آخر جزء از حیوة یکی متی برای وقت است در مسئله مذکوره اگر بجای ان متی
استعمال کند بمجرد سکوت طلاق واقع شود زیرا که وقتی یافته شد که دران طلاق نگفته شرط موجود شد و در اذا اختلاف
است نزدیک کوفیان در شرط حکم ان و نزدیک بصریان حکم متی
بدانکه خبر پیغامبر علیه السلام جامع
هشتاد و ششم را که در باب کتاب گران رفته و اقسام مخصوص او سه قسم است متواتر مشهور خبر واحد متواتر خبری است
گویند که آنرا از عهد پیغامبر علیه السلام تا زمان تو آن قدر مردم روایت کنند که موافقت ایشان بر دروغ ممکن نباشد
همچو اخبار عدد رکعات و مقدار زکوة و آن موجب علم قطعی ضروریست و مشهور خبریست که در قرن اول خبر احد بوده و در

ودر قرن دوم یا سیوم در حد تواتر رسید وتمام زمان توهم بدین صفت شد همچو خبر شرط دخول در تحلیل شوهر دوم بعد طلاق وآن
موجب علم طمانینه است ای آرام دل وجز این دو نوع خبر واحدست وآن ظنی است وعمل بران واجبست بشرط آنکه مخالف قرآن
وحدیث مشهور نباشد وعمل صحابه برخلاف آن نبود وبرخلاف عادت مشهور نیفتد واگر روایه غیر فقیه است مخالف قیاس من کل وجه نبود وشرط
آنکه راوی موصوف بعقل وضبط واسلام وعدالت باشد وارسال یعنی ترک ذکر روایانی که واسطه اند میان راوی ومیان پیغمبر
علیه السلام چون راوی ثقه است زیان نمیکند واین از اسناد یعنی از ذکر راویان بالاترست چه ارسال کسی که ثقه است وسخن او
لایق اعتماد است بی تحقیق نبود چنانچه اسناد او با آنکه ارسال مبنی بر وضوح صحت حدیث ومبنی اسناد تحمل عهده است ودر اسناد
گمان آنست که براوی را اشتباه است که عهده بر دیگری مینهد واگر خبر واحد مخالف کتاب افتد توفیق بجویند چنانچه خبر لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب مخالف اطلاق فاقرؤا ما تیسر من القرآن افتاده توفیق کردند مطلق قراءة فرض کنند بحکم کتاب وقراءة
فاتحه واجب کنند بحکم حدیث واگر توفیق ممکن نبود عمل بکتاب کنند بخبر عمل نکنند چنانچه در خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام را از حکم ذبیحه
بران نام خدای عمدا ترک داده اند پرسیدند گفت کلوه فان تسمیة الله فی قلب کل امرء مسلم یعنی بخورید او را زیراکه ذکر خدا تعالی
در دل هر مردم مسلمان است این خبر معارض است مر عموم آیه ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه یعنی مخورید از آنچه نام خدا تعالی بران ذکر
کرده نشده است وتوفیق ممکن نیست زیراکه در صورت ترک تسمیه بفراموشی از جهت آنکه نسیان عذرست حل ثابت است اگر در صورت
ترک تسمیه عمدا نیز حل ثابت شود در کتاب حکمی نماند تعطیل نص آید سوال اگر گویند حکم ذبایح کفار در نفی خواهد ماند تعطیل نص نخواهد
آمد جواب آنست در حرمت ذبایح کفار عدم تسمیه ووجود تسمیه برابرست اگر مراد ذبایح کفار باشد لفظ لم یذکر اسم الله را در کتاب
فایده نماند پس حمل در ذبایح کفار نتوان کرد وهمچنین در هر معارضه توفیق اصل است واگر توفیق ممکن نباشد ترجیح دهند چون
ترجیح خبر مثبت زیراکه نفی مبنی بر دلیل نبود چون خبر عتیق بودن شوهر بریره مکاتبه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در
خیار عتاقه بر خبر بنده بودن او زیراکه بنده بودن او بدلیل ثابت شده وآزادی او بدلیل سماع کلمه عتق از مولی ثابت شده
وآنچه ثابت بدلیل است راجح است بر آنچه ثابت بدلیل نبود تا اگر نفی نیز ثابت بدلیل بود معارض اثبات باشد چنانچه تزوج میمونه
رضی الله عنها ابن عباس روایه کرده است که پیغامبر علیه السلام محرم بود وآن خبر نافی است واین نفی ثابت بدلیل معاینه هیئة محرم
است وبزید بن اصم روایت کرده است از احرام بیرون آمده بود واین خبر مثبت است اثبات عارض میکنند از آنکه باتفاق
روایات پیغامبر علیه السلام دران زمان در حل اصلا بود بهر دو را خبر معارض شوند ترجیح بقوة راوی کردند وروایه ابن
عباس رضی الله عنه بر روایه یزید بن اصم که در ضبط واتقان در مرتبه ابن عباس نیست ترجیح دادند واگر ترجیح ممکن نباشد اگر معارضه
میان دو آیه است عمل بسنت کنند واگر میان دو حدیث است عمل باقوال صحابه کنند واگر میان اقوال صحابه است عمل بقیاس
کنند واگر میان دو قیاس است مجتهد بهر کدام قیاس که دل او گواهی دهد عمل کند واگر دلیلی نیابد که بدان عمل کند عمل
باستصحاب حال وتقریر اصول لازم آید یعنی هر چیز را بر اصل خود بدارد چنانچه آبی که بخر خورده حمارست چون دلائل طهارة و
نجاست از احادیث واقوال صحابه وقیاس متعارض شدند ترجیح دست نداد گفتند آب پاک باشد بر اصل خود ودر ری
که آن آب را استعمال کند محدث ماند بر اصل خود وافعال پیغامبر صلی الله علیه وسلم جز زلت چهار قسم است مباح مستحب

واجب فرض هر جهتی که از این جهات در فعل پیغامبر علیه السلام منقول شود هم بدان جهت اتباع کنند و اگر جهتی نداند بر اباحت واقع شود و نزدیک امام شافعی رحمه الله به وجوب واقع شود و وحی دو نوعست ظاهر و باطن ظاهر سه نوع است یکی آنکه بر زبان فرشته وحی شود بعد از دانستن آنکه او فرشته است و بازنده شدن علم ضروری در دل او دوم آنکه باشارت فرشته باشد بی تکلم سیوم آنکه الهام شود و از آنکه الهام بود بران حجت است لا محاله از خدای است و الهام غیر پیغامبران حجت نیست چه احتمال دارد که شیطانی باشد و با وجود احتمال حجت نشود و وحی باطن قیاس پیغامبران است بعد انتظار وحی اگر خطا بود تنبیه بر خطا شود و توجیه خطا و انبیا [illegible] و شرایع پیغامبران گذشته قول صحیح آنست چون بکتاب و سنت ثابت شود داران نکیر یعنی منع ثابت شود شریعت ما باشد و قول صحابه که غیر معقول است محمول بر سماع از پیغامبرست تقلید آن واجب و در معقول و در غیر صورت اجماع عمل علما رحمهم الله مختلف است و امام شافعی رحمه الله تقلید صحابی اصلا واجب نمی گوید بیان پنج نوعست بیان تقریر که احتمال مجاز و تخصیص دور کند چنانچه جاء زید نفسه و فسجد الملائکة کلهم اجمعین و بیان تفسیر یعنی بیان مبهم چنانچه رأیت عینا جاریة و این هر دو متصل و منفصل تواند بود و بیان تغییر آنچه تغییر موجب کند چون شرط چنانچه انت طالق ان دخلت الدار و استثنا چنانچه لفلان علی عشرة الا واحدا و [illegible] و ایدیکم الی المرافق و این بیان متصل باشد منفصل نبود سوال آنکه مستثنی منه و مغیا اگر حقیقت مراد باشد ذکر استثنا و غایت ناقض بود و اگر مجاز مراد باشد باید در اعداد که در آن مجاز روا نیست استثنا روا نباشد و اگر هیچ مراد نیست لفظ نه حقیقت باشد و نه مجاز و این روا نیست جواب هر کلامی که بعد از وی بیان تغییر ذکر کنند حکم او موقوف است و او بمنزله آنست که هنوز بدان تکلم نشده و همین معنیست که گفته اند الاستثناء تکلم بالباقی بعد الثنیا و لفظی که بدان تکلم نشده و با تمام نپیوسته نه حقیقت باشد نه مجاز سوال تکلم بباقی بعد از استثنا از وجه دو قوف کدام است جواب تکلم حکمی است چون خبر مستثنی و بیان ضرورة و جز آن و جز آن و مقصود متکلم همین است پس عبارت نص حکمی باشد و هم از آن جهت در نزد وی در کلمه لا اله الا الله نفی غیر خدای بعبارة گفته و اثبات باشارت سوال اگر لفظ الا الله که اثبات اله است باشارت باشد مقصود نباشد و نحویان او را بدل گویند و بدل مقصود باشد سخن صاحب بزدوی مخالف نحو شود جواب لفظ الله بدل و در عبارت است که ملفوظ است و آن در حکم غیر ملفوظ شد و اثبات اشارت است بر نسبت عبارة حکمی که غیر ملفوظ است و در حکم ملفوظ شده سخن صاحب بزدوی مخالف نحویان نباشد و بیان تبدیل یعنی نسخ و آن منفصل باشد متصل نبود و شرط او حصول [illegible] امکان اعتقاد است و نزدیک معتزله بعد از امکان فعل و آن انواع است نسخ تلاوت و حکم و نسخ تلاوت بی نسخ حکم و نسخ وصف چنانچه تقیید مطلق و نسخ کتاب بکتاب و نسخ سنت بسنت و مختلف و نزدیک امام شافعی رحمه الله نسخ کتاب بسنت روا نیست و نزدیک جمهور علما رحمهم الله اجماع ناسخ نشود و اگر جایی اجماع ناسخ نماید حمل بر آن کنند که آن اجماع را دلیلی است او ناسخ است نه اجماع و شرط نسخ آنست که منسوخ مقرون نبود بحیثیت که دلالت وقت نبود و اخبار نباشد و اگر نه تناقض لازم آید و بیان ضرورة یعنی بیان بسکوت چنانچه سکوت صاحب شرع از منع نزدیک مشاهده کاری بیان اباحت است و سکوت مولی نزدیک معاینه خرید و فروخت بنده بیان اذن است و همچنین [illegible]

اجماع اتفاق اهل عصری است بر حکم حادثه بتصریح کل یا بتصریح بعض و سکوت باقیان
و سکوت کا آنرا در شرح بیان داشته اند
مخالفت اهل عصری و فسق معتبر نیست و اگر قضیه برأیی و اجتهاد تعلق دارد اتفاق مجتهدان باید و بعضی اجماع را مخصوص بصحابه گویند
و بعضی بعترت پیغامبر علیه السلام و بعضی باهل مدینه و بعضی عدم اختلاف سابق شرط گویند قول صحیح آنست که اجماع هر عصری حجت است
چه اختلاف سابق باشد و لیکن اقوی اجماع صحابه است بتصریح کل بعد از آن اجماع صحابه بتصریح بعض و سکوت باقیان بعد از آن اجماع
حکمی که در آن از صحابه خلافی بود بعد از آن اجماع متاخران بر یکی از اقوال صحابه اجماعی که منقول شود بطریق تواتر حکم او ابن
ولیست و اختلاف امه بر اقوال معینه اجماع است بر انتفاء قول آخر و بعضی گویند که در صحابه است در غیر صحابه نیست
انکه قیاس برابر کردن فرع است با اصل بعلت مشترک چنانچه کاو زمین واثمی را قیاس کنند بر ذمی برای حکم ما کنتی بعلت عدم
و از شرایط است یکی انکه حکم غیر معقول نباشد چون شکسته شدن وضو بقهقهه در نماز دوم انکه حکم بدلیلی دیگر مخصوص باصل نبود چون
قبول گواهی ذو که مخصوص است بخزیمه رضی الله عنه از جهت کرامت خزیمه که مخصوص بود و قصه آن مشهور است و جواز
صرف غیر طعام کفاره را بر نفس خود و عیال خود در حق اعرابی که پیغامبر علیه السلام فرمود که تجزیک ولا تجزی غیرک سیوم انکه حکم شرعی
باشد لغوی نباشد و نزدیک امام شافعی رحمه الله قیاس در حکم لغوی روا است چنانچه اثبات اسم زنا در لواطت بعلت شهوت
محل حرام و اسم خمر در سایر اشربه بعلت پوشیدن عقل و نزدیک علمای ما رحمهم الله چنین قیاس روا نیست چهارم انکه در
حکم عین اصل بیارند اگر ظهار ذمی را بر ظهار مسلم قیاس کنند روا نباشد زیرا که ظهار مسلم منتهی است بکفاره و ظهار کافر غیر
منتهی است از انکه کفاره عبادت است و کافر از اهل عبادت نیست پنجم انکه فرع نظیر اصل باشد از اینجاست که قیاس خطا در قتل
بر نسیان روا نیست زیرا که عذر خطا قوی تر از عذر نسیان است ششم انکه در فرع نصی وارد نباشد چنانچه در کفارت
یمین نص وارد است بتحریر رقبه بر رقبه کفاره قتل برای شرط مومنه بودن قیاس نکنند هفتم انکه حکم اصل ثابت بنص باشد نه
بقیاس هشتم انکه بعد از قیاس حکم اصل تغییر نپذیرد و جز تغییر ثابت شدن حکم در محلی دیگر که از لوازم قیاس است سوال نص
ایجاب گوسفند یک گوسفند واجب شده قال علیه السلام فی اربعین شاة شاة قیمت گوسفند را بر عین گوسفند بجامع انکه هر یکی
مال متقوم است قیاس کردند حکم اصلی وجوب عین گوسفند بود حق فقیر بعین گوسفند متعلق بود بعد از قیاس بعین گوسفند
تعلق نماند جواب این تغییر بدلالت نص است زیرا که هر که معنی این نص فهم کند بداند که مقصود دفع حاجت فقیر است و قیمت
برای دفع حاجت فقیر مصالح تر است تعلیل مذکور موافق دلالت نص شده سوال چون حکم بدلالت نص ثابت شد تعلیل برای
کردند جواب بتعلیل مذکور حکمی دیگر ثابت میشود و آن آنست که مال زکوة اگرچه حق الله است و فقیر در ابتدای محض حق
میگردد لیکن از آن جهت که مال متقوم است صلاحیت آن دارد که بدو ادا شود و بقبض خود در او تصرف کنند و ملک او گویند
در ادا زکوة تصرف ملاک باشد نه بطریق اکل میته در وقت مخمصه که اباحت اکل باشد ملک نبود سوال از دلالت نص
مذکور آن صلاحیت نیز فهم میشود زیرا که مقصود دفع حوائج مختلف است و دفع حوائج بغیر تبدیل خرید و فروخت ممکن نیست و آن
بملک نشود جواب دفع حوائج فقیر واجب غنی است بدلالت نص ادا و ادای قیمت و بدل کردن واجب است انچه فقیر صاحب آن
است برای دفع حوائج مختلفه همان کافی است از دلالت مذکور لازم آید که فقیر را نیز همچنین باشد بقیاس صلاحیت مذکور
بیاید

درحق غیر تعلیل مذکور ثابت شد بدلالت نص ثابت شده بود استحسان یعنی نیکو پنداشتن بدلیلی که برخلاف قیاس ظاهر
چهار نوع است استحسان بقیاس خفی چون طهارة پس خورده پرندگان درنده چون باز و چرغ و جز آن قیاس ظاهر مقتضی
از آنچه لعاب ایشان پلید است استحسان بقیاس خفی مقتضی طهارت است از آن که پرندگان مذکور آب بمنقار میخورند آب
و استحسان باثر چون سلم که بیع معدوم است قیاس مقتضی آن بود که روا نباشد مستحسن شد باثر پیغامبر علیه السلام من اسلم اثر یعنی حدیث
فی کیل معلوم ووزن معلوم الی اجل معلوم و استحسان باجماع چون اجیر دادن کالایی که سازنده آن هنوز نساخته
موزه و نعل و مانند آن که آن را استصناع گویند از آن جهت که بیع معدوم است قیاس مقتضی عدم جواز بود مستحسن باجماع شد و استحسان
بضرورت چون طهارت چاه قیاس مقتضی آن بود که چاه چون نجس شد پاک نشود زیرا که گل و دیوار همه پلیدی آب پلید
و پاک شدن او ممکن نیست طهارت مستحسن بضرورت شد و این هر سه نوع اخیر راجح اند بر قیاس ظاهر و استحسان بقیاس خفی
نیز غالبا راجح است مگر در چند صورت که قیاس ظاهر بر استحسان بقیاس خفی راجح شد چنانچه در جواز رکوع بنیت سجده
گفته اند که قیاس مقتضی جواز است از آنکه رکوع نماز صالح است برای تواضع و نفی استکبار در معنی لغت کفار همچو سجود و استحسان
موجب عدم جواز است از آنکه رکوع و سجود هر دو حقیقت مختلفه اند یکی بجای دیگری نه ایستد چنانچه رکوع و سجود نماز ولیکن
قیاس مذکور اثری قوی دارد از آنکه سجده تلاوت قربت غیر مقصود است مقصود از وی مخالفت متکبران است و رکوع نماز
در این معنی برابر اند بخلاف رکوع در خارج صلوة که قربت نیست بر وحصول این مقصود نشود بجای سجده تلاوت نه ایستد
قیاس انواع است قول بموجب علت یعنی قبول کردن علت و حکم که خصم ذکر کرده باقی داشتن اختلاف چنانچه خصم گوید روزه ماه
رمضان فرض است بی تعیین نیت در ادا نشد همچو روزه قضا در جواب گوییم همچنین است تعیین می باید لیکن تعیین از
جهت شرع حاصل است بعد ازین دیگر حاجت نیست و ممانعه چنانچه گوید علت صدقه عید فطر است پس بمردن در شب
عید فطر ساقط نشود و جواب گوییم لا نسلم که علت او فطر است بلکه راس است و آن بموت نماند پس صدقه نماند و فساد
وضع یعنی بیان آن که علت مناسب حکم نیست چنانچه خصم گوید اسلام یکی از زن و شوهر موجب فرقت است همچو ارتداد
جواب گوییم این علة ملائم نیست زیرا که اسلام عاصم حقوق است رافع نباشد و مناقضه یعنی بیان تخلف حکم از علت چنانچه
گوید وضو طهارت است پس نیت نباشد همچو تیمم جواب این علت منقوض است بغسل ثوب که طهارت است و نیت شرط نیست
معارضه یعنی بیان قیاسی دیگر که مخالف قیاس معلل است چنانچه گوید مسح رکن است در وضو تثلیث سنت باشد همچو غسل
معارضه کنیم که مسح برای تخفیف است تثلیث سنت نباشد همچو مسح موزه و چون معارضه متوجه شود دفع او بترجیح است
بیان قوة تاثیر یکی چنانچه در استحسان و قیاس گذشته و بقوة ثبات یکی در حکم بنسبت دیگری چنانچه در مسله مسح گوییم
که مسح در تخفیف ثابت تر است از رکنیت در تثلیث یعنی ارکان صلوة را تثلیث نیست و هر جا که مسح است تخفیف
و ترجیح بکثرة اصول نیز بکثرة نفس علیه مندرج در ین قسم است خاتمه احکامی که با دله مذکوره ثابت میشود چهار نوع است خاتمه
حقوق الله تعالی خالصة چون نماز و روزه و حقوق العباد خالصه چون ضمان مالی عبد و حقوق العباد با غلبه حق الله
چون حد قذف مضمر و حق باغلبه حق عبد چون قصاص و حقوق الله تعالی هشت نوع است عبادات خالصه

و ایمان و نماز و روزه و حج و عقوبات کامله چون حد زنا و سرقه و عقوبات قاصره چون محروم شدن از میراث بقتل مورث و

...ق دایره میان عبادة و عقوبت چون کفارت و عبادة با معنی مؤنة و آن صدقه فطرست و مؤنة با معنی عبادة و آن عشرست

مؤنة با معنی عقوبة و آن خراج است و حق قایم بنفسه که تعلق بغیر ندارد چون خمس غنیمت و معدن و متعلقات احکام چهار اند

سبب علت شرط علامت سبب حقیقی آنست که مفضی سوی حکم شود و میان او و میان حکم علتی متخلل باشد که مضاف شود

سبب بود اگر کسی دابه براند یا بکشد و بسیر دابه چیزی تلف شود تاوان بر راننده و کشنده آید زیرا که سیر دابه مضاف سوی

راندن و کشیدن او [illegible] در معنی علت است و اگر دابه از خود راندن و کشیدن تجاوز کند و [illegible]

[illegible] و سیر او مضاف سوی راننده و کشنده نباشد راندن و کشیدن سبب حقیقی باشد در معنی علت بود تاوان بباید و

...کند برای کفاره و تعلیق برای جزا سبب مجاز نیست چه سوگند و تعلیق برای بر است نه برای حنث لیکن در مجاز شبهه

حقیقت است چنانچه در حقیقت سبب محل حکم باید در شبهه سبب نیز باید چنانچه اجنبیه را که محل طلاق نیست انت طالق گفتن لغوست

ان دخلت الدار فانت طالق گفتن نیز لغو باشد اما اگر اجنبیه را ان تزوجتک فانت طالق گوید نزدیک علماء ما صحیح است

...که تزوج در حکم علت محلیة طلاق است از تعلیق بعلت لازم آید که در وقت [illegible] نباشد محلیة طلاق بود و از شبهه

تعلیق که علت طلاق است لازم آید که در وقت تعلیق محلیة طلاق باشد معارضه شد بمعارضه اعتبار شبهه ساقط گشت بملک مطلق.

... صحیح [illegible] و علت آنست که وجوب حکم سوی او اضافت کرده شود و آن انواع است علت اسما و معنی و حکما یعنی علت از روی

...م که اسم علت دارد و او را علت آن حکم گویند و از روی معنی یعنی از روی تاثیر [illegible] از روی حکم یعنی حکم بدو پیوسته و بمانع

...ف نشده چون بیع مطلق برای ملک و علت اسما و معنی لا حکما یعنی اسم علت دارد و تاثیر در حکم او [illegible] لیکن بمانع

...ف شده چون بیع بشرط خیار و علت اسما و حکما لا معنی یعنی علت از روی اسم و حکم نه از روی معنی چون سفر که آن را علت رخصت

...ند و حکم رخصة بدو پیوسته و مؤثر در آن مشقت است نه سفر که سفر سبب مشقت است بمقام مشقت اقامه کردند و علة اسما لا معنی

...و ایجاب معلق بشرط که آن را علت حکم میگویند بمانع عدم شرط مؤثر نشده و حکم بدو نه پیوسته و علتی که مشابه سبب است

... علت علت که بذات خود علت است از جهت تخلل واسطه مشابهة سبب دارد و وصفی که او را شبهة علت است چون یک جزء

...که مرکب از دو جزء است و اگر آخرین باشد حکم بدو پیوندد و او را علت حکما لا اسما و معنی گویند و شرط آنست که وجود حکم بدو

... دارد نه وجوب و آن انواع است شرط محض چون ان دخلت الدار فانت طالق و شرط در حکم علت چون کشادن مشک

... ریخته شدن آنچه در او [illegible] و شرط در حکم سبب چون کشادن قید برای گریختن بنده و شرط اسما لا حکما یعنی اسم شرط دارد

...و نه پیوندد از جهت فوت شرطی دیگر و علامت معرف وجود است بدو وجوب و وجود حکم تعلق ندارد چون محصن

...زانی برای سنگسار کردن و اهلیه شرط احکام است و آن دو نوع است اهلیة وجوب که از جهت صلاح ذمه

...ست و اهلیة ادا و آن دو نوعست قاصره که مبنی است بر بدن ناقص و عقل قاصر چنانچه در کودک و معتوه

واثر او صحت اداست نه وجوب وکمال وآن ببلوغ و درستی عقل متعلق است واثر او توجه تکلیف است و بعضی چیزها
عارض شود وآن دو نوعست سماوی که بی اختیار مردم حاصل شود چون صغر وجنون وعته ونسیان ونوم و اغما
ورق وحیض ونفاس ومرض وموت صبی ممیز عاقل ومجنون اهلیه ادا ندارند لیکن جنون غیر ممتد منافی وجوب نیست
ملحق بنوم است مسقط عباده نباشد وممتد در نماز زیادت بر یک شبانروز و در روزه تمام ماه رمضان و در زکوة تمام
سال مسقط باشد ونزدیک امام ابو یوسف رحمه الله اکثر سال در جنون حکم تمام سالی دارد و بر صبی عاقل وعته
چیزی نباشد مگر اداء ان اتلاف واکر ایمان آرد و از حرج واقع شود و تصرفات ایشان انچه نفع محض
قبول هبه صحیح است وانچه زیان است چون طلاق وعتاق صحیح نیست وانچه احتمال نفع وزیان دارد موقوف برای
است ونسیان در حقوق عباد عذر نیست وهمچنین در حقوق الله مگر انکه غالب الوقوع باشد چون نسیان صایم که
صوم ممتد است وخوردن و اشامیدن طبیعی است محل آن باشد که نسیان واقع شود دران معذور باشد روزه
منافی اختیارست اقوال وافعال نائم معتبر نیست واغما حکم خواب دارد واگر زیاده بر شبانروز شود نماز ساقط
ورق منافی مالکیه مال است منافی مالکیة غیر مال نیست چون حیوة ودم که برای کشتن او روا نیست هم از جهت
بکشتن بنده قصاص کنند ورق وعتق متجزی نه اند یعنی از یکذات چیزی بنده و چیزی آزاد نباشد و در اعتاق
اختلاف است نزدیک امام اعظم رحمه الله متجزی است ومعتق بعض بنده است که جز علت عتق او موجود شده و نزدیک
ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله متجزی نیست ومعتق بعض حر است مال سعایت در ذمه او دین است و حیض و
منافی اهلیه نه اند لیکن برای نماز طهارت بر سبیل عموم شرط است وبرای روزه طهارت از حیض ونفاس بر خلاف
بحدیث شرط شده اگرچه از حدث وجنابه شرط نیست ادا نماز و روزه بی پاک شدن جایز نشده و قضاء نماز
حد تکرار افتاده از جهت حرج ساقط گشت و روزه در حد تکرار نیست قضاء او لازم شد ومرض سبب است
موت علت رسیدن مال بوارث ودوام دارست از جهت حق ایشان تصرفات مریض در موض نقض شدن مگر ان
تصرف که احتمال نقض ندارد چون آزاد کردن بنده که اثر احکم معلق بموت دهند وموت احکام دنیا را بر دارد
بیت عباده وصله چون نفقه اولاد مادر و پدر وجز آن نماند وانچه حاجت اوست چون تجهیز وقضاء دین وتنفیذ
از ثلث مالی ومواریث باقی ماند وحق غیر اگر عین است تا آن عین باقی است باقی باشد واگر دین است بمال منتقل
یا بذمه کفیل که در حیات او کفیل شده باشد ومکتسب که بکسب بنده متعلق است چنانچه جهل وسکر وهزل و سفه
سفر وخطا واکراه جهل کافر ومبتدع بصفات خدا واحکام آخرت وجهل کسی که بخلاف کتاب وسنت فتوی
نیست وجهل مخطی در اجتهاد وجهل در محل اشتباه وجهل بشرایع کسی که در دار حرب مسلمان شده عذر است و
بطریق مباح چون شرب دوا و شرب خمر در اکراه یا اضطرار همچو اغما عذر است وسکر بطریق حرام چون شرب خمر
آن بی اکراه واضطرار عذر نیست مانع توجه خطاب نباشد و در حالت سکر اگر طلاق گوید یا برده آزاد کند واقع شود
شرع بر و لازم اید مگر رده واقرار بحدود خالصه وهزل یعنی سخن بی قصد معنی حقیقی ومجازی منافی رضا است نیست

ا بحکم است بمنزلهٔ شرط خیار در بیع الی بیان مدت و اگر بعد از اتفاق کردن بر هزل عقد بیع کنند و گویند که آن بیع مبنی بر
بود و هزل باشد و اگر گویند از هزل اعراض کردیم جد باشد و اگر اختلاف کنند یا گویند هیچ در خاطر نگذشته بود نزدیک
اعظم رحمه الله جانب جد راجح باشد و نزدیک امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله جانب هزل و هزل در اقرار مبطل اقرار است
کم و وجه هزل که گفته است از جهت استخفاف دین و سفه یعنی خفت عقل که بر خلاف شرع وارد و موجب حجر نیست در انفاذ
مال [illegible] نیست و حجر رساله شود مال بسفیه نسپارند و این خلاف قیاس بنص ثابت شده است قوله تعالی و لا تؤتوا السفهاء
کم التی جعل الله لکم قیاما الآیه و سفر و آن موجب تمام چهار رکعتی و مبیح افطار روزه است بشرط آنکه شروع در روزه
نکند مسافر را بعد از شروع در روزه افطار روا نیست لیکن از جهت شبههٔ رخصت اگر افطار کند کفارت لازم
و خطا در حقوق الله عذر است موجب اثم نیست و در حقوق عباد عذر نیست قتل خطا موجب دیه و تلف شدن مال بخطا موجب
باشد و اکراه منافی خطاب نیست فعلی که بران اکراه کنند اگر مکره در ان فعل آلت اکراه کننده تواند بود چون اتلاف
مال اضافت فعل سوی اکراه کننده کنند و قصاص و دیه و تاوان بروی آید نه بر مکره و اگر مکره آلت نتواند بود چون
ن و وطی کردن و سخن گفتن فعل مقتصر بر مکره بود و اکراه کننده را از بزهکاری اکراه باشد حرام انواع است نوعی است که قابلیت
اباحت ندارد و در رخصت نپذیرد چون زنا و قتل مسلم و نوعی است که قابلیت اباحت بعذر دارد چون حرمت خمر و مردار که
در اضطرار با باحت بدل شود اگر درین قسم صبر کند و عمل بر رخصت نکند تا آنکه هلاک شود بزهکار گردد و نوعی است که قابلیت
ندارد و قابلیت رخصت دارد چون اجراء کلمهٔ کفر در اکراه با اطمینان دل بر ایمان و نوعی است که قابلیت اباحت
ندارد بعذر اکراه و لیکن با کراه رخصت پذیرد چون اتلاف مال غیر اگر در دو قسم آخرین از رخصت صبر کند و
عزیمت کند تا آنکه کشته شود شهید باشد زیرا که درین دو قسم رخصت با بقاء حرمت است و در کشته شدن از جهت [illegible] از
اعلاء دین است پس موجب شهادت بود و عزیمت اسم است احکامی را که اصل اند و آن انواع است فرض و واجب و سنت
اباحت در اشیاء اصل است پس عزیمت باشد در اقسام عزیمت چرا نیاوردند جواب اصل آنست که بنده همه عمر در
ت گذارند و هیچ نفسی بغیر طاعت نگذارد چه نعم خدای تعالی متوالی است پس شکر متوالی باید لیکن از جهت ضرورت
صرف بعض اوقات با مور معاش و استعمال بمباحات مباح گشته برین طریق مباح مبنی بر عذر باشد و اخیر رخصت گردد
اقسام عزیمت در بیان [illegible] و آنکه در کتب اباحت اشیاء را اصل گفته اند اباحت عین مراد باشد که قسیم حرمت عین است از کیفیا
لازم نیاید که اباحت فعل نیز اصل باشد و اباحت عین منافی اقسام مذکوره نیست میتواند بود که عین چیزی از مباحات
و فعل ان حرام بود [illegible] چون طعام که عین او مباح است و کسی را که روزه فرض است خوردن حرام است و [illegible] در وقت مخمصه
[illegible] واجب که اگر نخورد و بمیرد بزهکار شود و رخصت اسم است مر چیزی را که مبنی است بر عذر بندگان
افطار روزه ماه رمضان بعذر سفر و مرض و اجراء کلمه کفر بعذر اکراه و مانند آن و هم چنین شریعت تغسیل در طهارت
قطع موضع نجاست و قسمت غنیمت بجای سوختن و پشیمانی و باز گشتن از گناه بجای کشتن و دیگر تکلیفهای دشوار
م سابقه بود و از امت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم برگرفته اند و بجای آن چیزها آسان مشروع شده از روی تحقیق

عزیمت ست چه اصل در حق ما اکملا مشروع نبود ولیکن اصل چون فی الجمله مشروع بود بر سبیل مجاز رخصت میگوید
قصر صلوة در حق ما با ز مشروع در حق او ... دو رکعت ست تا آنکه گفته اند فجر ... برابرست دهم چنین مجاز
رخصت اسقاط چون مسح موزه و مانند آن والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

رجل یبیع التعویذ فی المسجد الجامع ویکتب فی التعویذ التوریة والانجیل ... ویاخذ علیه المال ویقول ادفع الهدیة ...
اذا دفع هدیة لا یحل له اخذ المال علی الهدیة واقعات حسامی ... وذکر فی جواهر الفتاوی الکرمانی الامام سئل فخر الائمة ...
العالم والمتعلم والی اهل حیث لا یجوز جلوس الجاهل فوق العالم والمتعلم فاجاب وقال فیه اختلاف مشایخنا قال بعضهم العلماء ...
وقال بعضهم کل من کان عالما بعلم العبادات یعنی بعلم الایمان والکلام وارکانها وفرائض الصلوة وواجباتها وسننها ومکروها ...
زکوة مثل ذلک وفی الصوم مثل ذلک وفی الحیض والنفاس مثل ذلک وما یتعلق بقسم العبادات فهو عالم لا یجوز تقدیمه فی المجلس ...
علی العکس من علم الایمان وفرائض الصلوة وواجباتها وسننها کما هو عرف مثل ثلث فی ثلثین مسئلة او اربعین او یکون کاتبا
قاریا لا یکون عالما بل یکون مسلما لان المسلم لا بد له من علمها نافع المسلمین الباب الخمسون الفصل التاسع من غنیه
ویصح استقراض فی العددی المتقارب کیلا وزنا لا غیر مثل کحیوان وثوب لان القرض اعتباره شرع لا طلاق الانتفاع ...
غیر انه لا یمکن الانتفاع بالمکیل والموزون والعددی المتقارب الا باستهلاک اعیانها فکانت المنفعة عائدة الی ذاتها ...
المثل فی الذمة مقام العین کانه انتفع بالعین ورده وهذا انما یتاتی فی ذوات الامثال لا یمکن ایجاب المثل فی ...
الحیوان والثیاب لانه لا مثل لها کما فی باب الصرف

سئل الكيا الهراسي الفقيه الشافعي عن يزيد بن معوية
هل هو من الصحابة ام لا وهل يجوز لعنه ام لا فاجاب انه لم يكن من الصحابة
لانه ولد في زمان عثمان ابن عفان رضي الله عنه واما قول السلف ففيه قولان لكل واحد من ابي حنيفة ومالك واحمد
قولان تصريح وتلويح ولنا قول واحد التصريح دون التلويح وكيف لا يكون كذلك وهو المتصيد بالفهد واللاعب بالنرد ومدمن الخمر
حياة الحيوان

